

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث ما به اینجا رسید که اگر قرآن منحصر شود در معجزه بیانی، و این طور بگوییم که قرآن یک اعجاز دارد و آن اعجاز، در شیرینی بیان و زیبایی و رسایی و بلاغت کلامش است نه چیز دیگری، این سؤال پیش می‌آید که مردم زمان ما و عصر ما با چه معجزه‌ای به اسلام ایمان بیاورند؟ پیغمبری که نیست، امام زمان (عج) هم غایبند و به صورت محسوس و ملموس با ما ارتباط ندارند که مرجع سؤالات و اشکالات ما باشند. قرآن هم که اعجازش در یک ناحیه‌ای است که قابل فهم برای مردم جهان نیست؛ پس چگونه مردم اسلام بیاورند و بپذیرند. با چه معجزه و بینه‌ای؟! موقعی کار مشکل‌تر خواهد شد که بگوییم، نعوذبالله قرآن تحریف هم شده است. قرآنی که مردم نمی‌فهمند؛ اکثر مردم دنیا عرب نیستند، حتی خیلی از عرب‌ها هم، عالم به صنایع ادبی و فنون بلاغتش نیستند، فقط یک تعداد محدودی می‌فهمند؛ بعد این قرآن تحریف هم شده، نعوذبالله، بر فرض؛ یعنی یک تعداد آیاتش برداشته شده، ترکیبش هم به هم ریخته، صحابه هم آیاتش را جابه‌جا کردند، حالا با چنین موقعیتی ما می‌خواهیم مردم جهان را دعوت کنیم به اسلام! اصلاً این چیز قابل قبول نیست. که انشالله در بحث تحریف قرآن هم اشاره خواهیم کرد. پس به این نتیجه رسیدیم که قرآن در هر چیزی که متعرض آن شده معجزه است. این یک اصل کلی و ثابت شده است. اما اگر خواستیم بگوییم قرآن یک اعجاز بیشتر ندارد، می‌توانیم بگوییم قرآن اعجاز علمی است (البته علم بمعنای عام نه علوم تجربی). اگر بگوییم که کسی در سخنرانی بسیار توانا است، معنایش این است که ایشان یک دانشی دارد، علم به این دارد که هر کلمه‌ای را کجا به کار ببرد، علم به ساختار جمله دارد، علم به فنون بیان دارد، علم به نقاط حساسیت‌برانگیز مردم دارد. همه‌اش علم است. همچنین اگر بگوییم، قرآن در تاریخ معجزه است، معنایش این است که یک عالمی دارای علم بینهایت، که همه عالم را خبر داشته، از تاریخ پنهان خبر داده، که ما نمی‌دانستیم و نوشته‌ای و کتاب معتبری از آن نداشته‌ایم. پس برمی‌گردد به علم. اگر بگوییم، قرآن در فرهنگ و فرهنگ‌سازی معجزه است، معنای آن این است که تربیت و فرهنگ‌سازی کردن دانش عمیقی می‌خواهد. بدون دانش این کار شدنی نیست؛ پس این هم برمی‌گردد به علم. اگر بگوییم، قرآن در اخلاق و ارائه مکتب اخلاقی معجزه است، آن هم علم می‌خواهد، آیا شخصی می‌تواند بدون علم یک مکتب اخلاقی برتر را ارائه کند که بتواند بشریت را به سر منزل مقصود برساند و آفت هم نداشته باشد؟! اگر بگوییم، قرآن در بیان معجزه است، آن هم به علم برمی‌گردد. سبک بیانی که بی‌نظیر باشد و کسی نتواند مثل آن را بیاورد، دانش می‌خواهد، بدون دانش نمی‌شود این کار را کرد. کاری که یک انسان فرهیخته از آن عاجز است، قرآن این کار را کرده، معلوم می‌شود که دانش بینهایتی است. اگر بگوییم، قرآن در ارائه قانون معجزه است، علم و دانش حقوق می‌خواهد، آن هم یک دانش بینهایتی که بتواند اعجاز کند. شما هر کدام از معجزات قرآن را که در نظر بگیرید به علم (علم بی‌پایان) برمی‌گردد. بنابراین اگر ما بگوییم، قرآن یک معجزه بیشتر ندارد و آن هم اعجاز علمی، اشتباه نگفتیم. شامل اعجاز بیانی، اعجاز در غیب‌گویی (چون غیب هم علم است)، اعجاز در زمینه تاریخ، اعجاز در زمینه عجایب مربوط به علوم جدید، در رابطه با ارائه مکتب اخلاقی، ارائه قوانین سعادت‌مند و سعادت‌آفرین، ارائه روش حکومتی، همین طور بروید تا سایر جهات، همه‌اش را می‌توانید خلاصه کنید در واژه علم. منتها واژه علم یکی به معنای امروزی رایج معنای غربی دارد، که مراد علوم تجربی است، این یک معنای خاصی از علم است، یک جزئی از علم است. آن چیزی که ما می‌گوییم، علم به معنای گسترده، یعنی هر نوع دانشی؛ اعم از دانش مادی و یا دانش معنوی. بنابراین قرآن از ناحیه علم خدا صادر شده است. چون علم خدا در همه زمینه‌ها بینهایت است، خدا در هر زمینه‌ای وارد شده، همان زمینه معجزه است. اگر یک وجودی در همه زمینه‌ها علمش بینهایت باشد. مثلاً در سخنوری یک دانش عمیقی دارد، هر چه دانش او بیشتر شد، سخنرانش هم زیباتر است، تا به جایی می‌رسد که دیگران از هم‌وردی با او عاجز می‌شوند، کجا؟ آن موقعی که وصل به علم بینهایت شد.

خدا در کدام زمینه علمش محدود است؟! در اخلاق؟ در بیان تاریخ؟ در فرهنگ؟ در قانون؟ در ارائه روش حکومتی؟ در غیب گفتن؟ در همه بینهایت است. پس در همه‌ی قرآن معجزه است؛ چرا؟ چون در همه این زمینه‌ها از علم بینهایت سرچشمه گرفته است. خود قرآن هم این حرف را زده است. می‌فرماید: «فَلَنْتَقِصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ»؛ ما قصه‌های انبیاء را که می‌گوییم، آنها از روی علم می‌گوییم، (ما شاهد صحنه بودیم. مثلاً فرض کنید کسی سه هزار سال عمر کرده بود، زمان پیغمبر را هم دیده بود و حافظه‌اش هم خوب بود، الان برای شما تعریف می‌کرد، مورد وثوق شما هم بود، دیگر چه کسی بهتر از او می‌توانست بگوید؟! خداوند می‌فرماید: ما این داستان‌ها که می‌گوییم، تاریخی که می‌گوییم، از روی علم می‌گوییم. یعنی قرآن در تاریخ هم معجزه است. چرا معجزه است؟ چون تاریخی هم که قرآن گفته از روی علم بیکران است. هر چه از علم بیکران صادر شده معجزه است. «فَلَنْتَقِصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ»؛ و مسلماً (اعمالشان را) با علم (خود) برای آنان شرح خواهیم داد و ما هرگز غایب نبودیم (بلکه همه جا حاضر و ناظر اعمال بندگان هستیم). چه کسی بهتر از ما تاریخ می‌گوید؟! «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...»^۲؛ ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن - که به تو وحی کردیم - بر تو بازگو می‌کنیم.

در آیه ۵۲ سوره اعراف می‌فرماید: «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ ما کتابی برای آنها آوردیم که (اسرار و رموز) آن را با آگاهی شرح دادیم؛ (کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می‌آورند. ما یک کتابی آوردیم که فصل فصلش بر اساس دانش بیکران الهی است. یعنی قرآن هر چیزی را که متعرضش شده معجزه است.

در سوره هود می‌فرماید: «فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ...»^۳؛ (شما به آنها بگویید اگر می‌گویید این قرآن افتراست، ده سوره مثل این قرآن، افترا به خدا ببندند. بعد قرآن می‌فرماید: و اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند، بدانید (قرآن) تنها با علم الهی نازل شده است. (و هیچ کس نمی‌تواند با آن برابری کند) یعنی معجزه است. دلیل اینکه کسی نمی‌تواند با آن مقابله کند، این است که از دانش بی‌پایان است. باز می‌فرماید: «قُلْ أُنزِلَتْهُ الْوَحْيُ الْعَلِيِّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۴؛ بگو: این قرآن را آن خدایی نازل کرده که همه اسرار آسمان‌ها و زمین را می‌داند. (فرض کنید)، یک گیاهی است که اگر عصاره این گیاه را بگیرند، با فلان گیاه مخلوط کنند، بخورند، هر چه سرطان است خوب می‌شود. ولی ما نمی‌دانیم. خدا می‌داند دوی هر دردی و هر مشکلی چیست؛ هر راه حلی چیست ولی ما نمی‌دانیم. چرا نمی‌دانیم؟ چون ما دارای علم ناقصیم. اما اسرار آسمان‌ها و زمین دست اوست. پس اگر چنین کسی قرآن نازل کند چه کسی می‌تواند با کتاب او برابری کند؟! حالا در هر زمینه‌ای، نمی‌تواند. چون علم او بینهایت است؛ پس کلامش هم معجزه است. اخلاقی هم که ارائه می‌کند، تربیتی هم که ارائه می‌کند، تاریخی هم که می‌گوید و غیبی هم که می‌گوید، معجزه است. دیگران نمی‌توانند. پس قرآن را در سبک بیان محصور نکنیم. اگر هم خواستید آن را محصور کنید، بگویید: قرآن یک معجزه دارد، معجزه علمی. علم به معنای عام، نه علم به معنای خاص امروز. آن وقت شامل تمام این ابعاد

۱- اعراف آیه ۷

۲- یوسف آیه ۳

۳- هود آیه ۱۴

۴- فرقان آیه ۶

اعجاز خواهد شد. «وَلَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». این هم یک نکته‌ای که در رابطه با بحث اعجاز بسیار مهم است.

بعضی از علما گفتند: (البته کسانی که این حرف را زده‌اند عده‌ی آنها قلیل است و ظاهراً هم خیلی شم بلاغی نداشته‌اند، که این زیبایی‌های الفاظ قرآن را بفهمند و از جمله کسانی بودند که معتقد بودند اعجاز قرآن در زمینه بیان است.) اگر خدا می‌گذاشت، شاید کسانی می‌توانستند آیاتی مثل قرآن بیاورند؛ ولی چون خدا تحدی کرده بود، همین که می‌خواستند یک آیه بیاورند، خدا دست می‌گذاشت جلوی ذهنشان و مانع می‌شد؛ تا کسی نتواند در مقابل این قرآن آیه‌ای بیاورد. که به آن نظریه صرفه می‌گویند. صرف یعنی گرداندن. یعنی خدا مانعشان می‌شد. این نظریه به اجماع علماء ما باطل است. علامه می‌فرماید: اگر اینگونه بود، سبک بیان معجزه نبود، بلکه معجزه در صرف بود. می‌گفتند: بین قرآن معجزه است، یک کلام بشری است، عین کلمات شما، اما تا شما می‌آیید مثل آن را بیاورید، نمی‌گذارد. آن وقت صرفه می‌شد معجزه نه خود کلام.

اشکال دوم آن این است که ما فرض می‌کنیم کسی هم بتواند به سبک اسلوب بیانی قرآن یک کاری بکند، محتوای عظیم آن را چه می‌کند؟! آن دانش را چه می‌کند؟! مگر از روی جهالت هم می‌شود با قرآن تحدی کرد؟! کتابی که از روی دانش بینهایت نازل شده، شخص جاهل که قطره‌ای از دریای معارف عالم را ندارد، چگونه می‌تواند با نازل‌کننده علام الغیوب مقابله کند؟! این حرف خیلی اشکال دارد! و هیچ کدام از مفسران بنام این حرف را قبول نکرده‌اند.

بحث تحریف:

صاحب‌نظران و قرآن‌شناسان و مفسران شیعه و سنی، اجماع و اتفاق نظر دارند که حرفی از قرآن کم و زیاد نشده، همین قرآنی که در دست ماست، مورد نظر است. بارها از **ائمه معصومین** (ع) سؤال می‌شد، می‌گفتند: همین قرآن را بخوانید؛ همین قرآنی که در دست مردم است، این همان قرآنی است که به **پیامبر** (ص) نازل شده است. روایت فراوان داریم. اما یک عده از افرادی که در مباحث قرآنی و تفسیری صاحب‌نظر نبودند، فقط در کار حدیث بودند، آدم‌هایی که معتقد بودند، که هر چه حدیث می‌بینیم را باید محترم بشماریم؛ کار به جعلی و غیرجعلی بودن آن هم نداشته باشیم، معتقد به تحریف قرآن شدند.

طایفه‌ای بودند در اهل سنت به نام **حشویه**. به این علت به این‌ها حشویه گفتند که این‌ها حشویات را جمع می‌کردند. هر چیزی را به نام حدیث جمع می‌کردند. یک طایفه‌ای هم در شیعه بودند که معروف شدند به نام اخباریها، که آنها هم معتقد بودند که ما فقط منبع فکریمان روایت است. قرآن در عصر غیبت بابش بسته است، عقل هم دخالت ندارد، اجماع هم که باطل است؛ ما می‌مانیم و روایات. به خاطر این عقیده هر روایتی که به دست این افراد می‌رسید جمع می‌کردند. بعضی از این‌ها (البته نه همه‌شان، یک گروهی از این‌ها) بحث تحریف را پیش کشیدند که خواهیم گفت. کتابی در میان اهل سنت نوشته شد به نام کتاب الفرقان. این کتاب ادعا می‌کند که قرآن تحریف شده است. متأسفانه چند سری کتاب الفرقان چاپ شده و اخیراً هم من شنیده‌ام که در بعضی از اقطار عرب، کتاب الفرقان چاپ شده و در دسترس مردم قرار گرفته است. نویسنده آن هم مربوط به همین قرن گذشته قمری است و این را شما در ذهنتان داشته باشید. زمانی ما با بعضی از این عرب‌های اهل سنت مواجه می‌شدیم، اعتراض می‌کردند، می‌گفتند: چرا شما شیعه‌ها معتقد به تحریف قرآنید. می‌گفتیم: چه کسی این چنین حرفی را زده است؟! یک نفر از ما این حرف را زده است؛ در بین شما هم کسانی هستند که معتقد به تحریف هستند؛ چرا فقط تهمت را متوجه ما می‌کنید؟! مشکل شما هم این است، به ما ایراد می‌گیرید؟! فقط در ذهن شما باشد که چون الان وهابیه‌ها در سرزمین‌های مقدس تبلیغ کرده‌اند و گفته‌اند شیعه معتقد به تحریف قرآن است. در حالیکه خودشان مشکل‌شان از ما بزرگ‌تر است. یک کتابی هم است به نام فصل الخطاب، نوشته مرحوم محدث نوری، معروف به حاجی نوری، (استاد آشیخ عباس قمی) که از حدیث شناسان اخباری اواخر قرن

سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم بوده که متأسفانه ایشان هم اشتباه بزرگی را مرتکب شده است. مورد هجوم همه علما از جمله مرحوم آیت‌الله معرفت و مرحوم علامه طباطبایی و آیت‌الله خویی و دیگران قرار گرفته است. و هیچ کس جز ایشان این چنین عقیده‌ای را اظهار نکرده است که قرآن تحریف شده است. کتابی نوشت به نام فصل الخطاب، نزدیک هزار و دویست حدیث در این کتاب آورده، دال بر این که قرآن تحریف شده است. جالب است بدانید مشکل بزرگ این است که یک حدیث که از جهت سند و متن با هم دلالت بر حرف او کند، یک حدیث در این کتاب وجود ندارد. احادیثی که ایشان آورده دو دسته‌اند. سند گروهی از این احادیث دارای اشکال است؛ یعنی در سلسله سند حدیث، یک آدم ضعیف مجهول‌الحالی است و یا حتی کذاب. دسته دوم احادیثی است که سندشان سالم است، اما دلالت بر ادعای او ندارد. حرف او را اثبات نمی‌کند؛ یعنی از جهت دلالت قاصر است. یک حدیث که از هر دو جهت حرف او را بزند در این کتاب وجود ندارد. گویی که محدث نوری متوجه مطلب نبود و در اواخر عمر متوجه شد که چه اشتباه بزرگی کرده است. به قول علامه شما اگر بگویید، قرآن تحریف شده، پیغمبری هم نیست، امامی هم حاضر نیست، اصلاً بنیان اسلام را خراب کرده‌اید. حجت بین خدا و خلق را ویران کردید. بعد علامه شدیداً گله کردند که شما بر چه اساسی این کار را کرده‌اید؟! آخر عمر، محدث قمی، دست زد به نوشتن کتابی برای اثبات این که قرآن تحریف نشده است. ولی قصه، قصه نوشداروی بعد از مرگ سهراب بود. کتابش منتشر نشد و الان مفقود است ولی کتاب فصل الخطاب، متأسفانه هست و الان هم شده ملعبه دست بعضی از این وهابیه‌ها و مرتب به ما ایراد می‌گیرند. (حالا من راه دفاع را به شما یاد می‌دهم که چه بگویید.)

اعتقاد به تحریف دو گونه است: ۱- یک وقت می‌گوییم، یک چیزی اضافه شده است که هیچ کس این حرف را نزده است. هیچ یک از علمای شیعه و سنی ادعا نکرده است که چیزی را کسی به قرآن افزوده، اصلاً این طور ادعایی وجود ندارد.

۲- ادعای به نقیصه، این ادعا که بعضی آیات و سور قرآنی حذف شده است. ادعای آقایان همین است. ببینید، یک وقت می‌گویند، کسی شعرهایی سروده و در دیوان حافظ گذاشته، مثلاً حافظ گفته:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت من چرا ملک جهان را به جویی نفروشم

یک آقای هم آمده این کارش کرده:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

حالا معلوم هم نیست کدام یک از این دو، شعر حافظ است. آیا واقعاً حافظ، دومی را گفته، یا اولی. این می‌شود تحریف به زیاده. یک وقت می‌گویند، شعرهایی که هست همه‌اش مال حافظ است، مثلاً این غزل هشت تایی بوده، الان هفت تایی است؛ این غزل ده تایی بوده، نه تایی بوده، الان هفت تایی است؛ دو تا از آن برداشته شده است؛ فلان غزل و فلان غزلش به کلی محو شده است. این هم تحریف است؛ منتها تحریف به نقیصه. ادعای تحریف قرآن، ادعای تحریف به نقیصه است. خوشبختانه هیچ کس ادعای تحریف به زیاده نکرده است. بنابراین تحریف قرآنی که مورد ادعا است، از نوع تحریف انجیل و تورات نیست. آنها تحریف به زیاده است؛ هم زیاده و هم نقص. یعنی یک مقدارش برداشته شده، یک مقدار ساخته شده و گذاشته شده سر جایش. اما آنهایی که ادعای تحریف قرآن را کرده‌اند، ادعا کردند یک تعداد از آیات قرآن حذف شده است بدون آنکه کسی قدرت داشته باشد، چیزی شبیه قرآن بیاورد و جایش را پر کند. چون مثل وصله کرباس می‌ماند که به حریر طلا باف بچسبانند؛ پیداست، زیرا کلام بشری در کنار کلام خدا خود را رسوا می‌کند.

بحث تحریف در شیعه:

اکثر روایات شیعه، ظاهرشان را که آقای محدث نوری آورده، آیت‌الله معرفت هم خیلی از دستشان عصبانی است همه جا به لفظ حاجی نوری ایشان را خطاب کرده، هیچ جا نگفته، مرحوم مثلاً آیت‌الله نوری، گفته حاجی نوری. مثل اینکه مثلاً

یک بازاری را اسم می‌برند. خیلی با عصبانیت از ایشان یاد کرده است. با اینکه حدیث‌شناس بزرگی بوده، مرحوم محدث قمی هر وقت اسمشان را می‌برد با الفاظ، قدس‌الله روحه و امثال آن است. اما مرحوم آیت‌الله معرفت از بس در این قضیه تحریف قرآن از دستشان عصبانی بوده، خیلی با توپ و تشر از ایشان یاد کرده است. انصافاً هم ضربه زده. آخر آدم یک عمر برای اسلام خدمت کند، بعد یک چنین کتابی بنویسد که این همه علما مجبور شوند اثبات کنند که اعتقاد شیعه این نیست، اعتقاد اهل بیت این نیست. خودش هم بعد پشیمان شود و بعضی از شاگردانش مجبورند ادعا کنند که استاد ما هرگز اعتقاد به تحریف قرآن نداشته است. در حالیکه واقعاً داشته، اگر نداشت که این کتاب را نمی‌نوشت. این کتاب که از آسمان نیفتاده است. بیشتر روایاتی که وی آورده، ادعا دارند که اسم علی^(ع) در قرآن بوده ولی حذف شده است. حالا من یک نمونه‌اش را می‌خوانم. می‌فرماید (امام این طوری قرائت کردند): «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»، بعد امام می‌فرماید: «هَكَذَا نَزَلَتْ!»؛ اینگونه نازل شده است. در بعضی روایاتش است که می‌فرماید: «هَكَذَا وَاللَّهِ نَزَلَتْ!»؛ به خدا! اینگونه نازل شده است. محصور به یک آیه هم نیست. شاید مرحوم کلینی بیست آیه آورده که در روایات آمده که این آیات اسم علی^(ع) در آنها بوده است. منتها خوب که دقت کنید می‌بینید، این تأویل و توضیح آیه است، تفسیر آیه است؛ (آن زمان رسم این گونه بوده) که امام در ضمنی که آیه را می‌خواندند، تفسیر می‌کردند، با دو کلمه و رد می‌شدند، آقا فکر کرده این کلمه جزء آیه بوده است. «هكذا نزلت» را هم شاهد این گرفته است. بگویید از کجا این را فهمیدی؟ می‌گوییم: از اینجا فهمیدیم که وقتی مردم می‌گفتند: یا بن‌رسول‌الله! قرآن چه قرآنی است؟ می‌گفتند: همین قرآن که در دست مردم است؛ اینگونه نازل شده است. پس معلوم می‌شود که این تفسیر بوده است و درست گرفته است. شخصی هم هست به نام احمد بن محمد سیاری، در علم رجال که نگاه می‌کنید، می‌بینید در مورد وی نوشته: کذاب، دروغگو، جعل‌کننده حدیث. بسیاری از روایات تحریف این آقا در سندشان است. این فرد ظاهراً فقط روایات در مورد تحریف قرآن را روایت می‌کرده است. کار دیگری نداشته است. تخصصی کار می‌کرده است. (دیدید الان تخصصی کار می‌کنند) آنجا می‌ایستاده، ائمه هر وقت در مورد تحریف قرآن حرف می‌زدند، این آقا نقل می‌کرده است. خوب، معلوم است که این دروغگو است، گویی که ائمه هر وقت او را می‌دیدند، یادشان می‌آمده که باید بگویند، قرآن تحریف شده است. این آقا برود نقل کند. خوب، این هم هیچ کس تأییدش نکرده، بلکه همه تصریح بر دروغگویی وی کرده‌اند.

مرحوم کلینی یک طایفه‌ای از روایات آورده و در آن اینگونه روایات نیز به چشم می‌خورد که توهم تحریف را ایجاد می‌کند البته در سند اکث آنها معلی بن خنیس است؛ این شخص غیرقابل اعتماد است، حرفهای غیرمرتبطی با ظواهر بعضی آیات هم نقل کرده است و شارحین این روایت به زحمت افتاده‌اند، گاهی هم گفتند: این روایت قابل اعتماد نیست؛ با ظاهر آیه هم مخالف است. آقای معرفت حق دارند، می‌گویند: شما یک روایت به ما نشان بده که هم سند آن سالم و قابل اعتماد باشد و هم متن آن دلالت به حرف شما داشته باشد. حتی یک روایت این طوری از منابع شیعه نیاورده است. این جا غائله ختم می‌شود. ما می‌گوییم، بیان تحریف با توجه به روایات دیگری که می‌گوید، قرآن تحریف نشده است، قرآن همین چیزی است که در دست مردم است؛ بر شما باد به همین قرآن موجود. معلوم می‌شود که این روایات هیچ پایه و اعتباری ندارد.

بحث تحریف در اهل سنت:

اهل سنتی که به ما ایراد می‌گیرند، می‌گویند: این سوره ولایت چیست؟! (این سوره را بعضی از محدثین شیعه نقل کرده‌اند که این جزء قرآن بوده حذفش کرده‌اند) من در یکی از کشورهای اسلامی بودم، چند نفر آمدند به من اعتراض

کردند، گفتند: این سوره ولایت کجاست؟! قرآن چاپ ایران را هم ورق می‌زد. سوره ولایت را می‌خواست. وقتی انکار می‌کردیم و نمی‌دیدند، تعجب می‌کردند؛ می‌گفتند: شما سوره ولایت ندارید؟! گفتیم: نه. علامه فرمودند: این آقای که این سوره را درست کرده و اختراع کرده، گویی این ذره عقلی هم که داشته موقع این کار از او گرفته شده است. بعد مثال زدند، گفتند: کلاغ آمد راه رفتن کبک را بیاموزد، مثل کبک بخرامد، راه رفتن خودش هم یادش رفت. بعد ایشان گفتند: ما کلمات را نقل می‌کنیم تا زحمت خواننده را کم کنیم. اگر اهل سنت همچو اعتراضی کردند می‌گوییم شما هم سوره‌ی خلع دارید، که آن هم مسخره است. اهل سنت روایت کردند. شما چرا به ما ایراد می‌گیرید؟! مگر در کتب خودتان نیامده که سوره خلع در قرآن بوده بعد حذف شده است؟ کسی که خودش عیب دارد نباید به دیگران ایراد بگیرد. بیایید دست به دست هم بدهیم و بگوییم: قرآن تحریف نشده است، هر کس هم گفته، چه شیعه، چه سنی بی‌خود گفته است. چرا به همدیگر تهمت جعل می‌زنیم. «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيَّبَ مَا فَيْكَ مِثْلَهُ»؛ بزرگترین عیب این است که عیبی که در خودت است به دیگران بگیری. با اینکه قصه تحریف در میان اهل سنت بیشتر و زشت‌تر است. حالا من آیاتش را می‌خوانم ببینید خنده‌دارتر است. ما باز هم سنگین و رنگین است؛ یک وجه ظاهری دارد؛ شما که این را هم ندارد.

اعتقاد به حذف بعضی آیات مثل:

۱- آیات رضاع: رضاع یعنی شیردهی، محرمیت از طریق شیر. عایشه ادعا می‌کرد، می‌گفت: من خبر دارم که این آیه در قرآن بوده است. هیچ یک از صحابه و اهل بیت حرف عایشه را تأیید نکردند. می‌گفت: «عشر رضعات یحرمن»؛ ده تا شیر باعث محرمیت می‌شود. گفتند: پس کجاست این آیاتی که تو می‌گویی؟ گفت: روی این پوست‌ها نوشته بوده، گوسفند خورده است. عجب گوسفند بامعرفتی بوده که فقط توانسته این آیات را بخورد. من که بعید می‌دانم عایشه این حرف را زده باشد، به او بستند، عایشه این حرف را نزده است. ولی آن کسی که بسته، فکر نکرده این تحقیر قرآن است؛ توهین به قرآن است. یعنی خدا جلوی گوسفند را نمی‌توانست بگیرد، که آیاتی را که از آسمان نازل کرد، نرود بخورد؟! خوب، چه طور کسانی که به ما ایراد می‌گیرند، خودشان چنین اعتقاداتی دارند.

۲- آیه فراش: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»^۲؛ که آن هم یک معنای خاص دارد. ظاهراً آقای معرفت می‌گویند: حدیث بوده، خلیفه دوم با آیه اشتباه گرفته است.

۳- آیات رجم: خلیفه دوم کراً اصرار می‌کرد، می‌گفت: در قرآن آیه رجم بوده است. می‌دانید در قرآن حکم رجم نداریم، در روایت داریم. حکم رجم مربوط به روایات صحیح‌السند از سنت پیغمبر است. چرا که در زمان پیغمبر بوده، از رسول خدا هم روایت است. بعد عمر ادعا می‌کرد، می‌گفت: مردم من به شما گفتم (زمانی هم که خلیفه شده بود بالای منبر می‌گفت) من بارها گفتم، ولی هیچ کس حاضر نشد حرف من را بپذیرد. خدایا! تو شاهد باش که عمر به این مردم گفت و کسی حرفش را قبول نکرد. معلوم است که هیچ کس خریدار حرفش نبود، حتی در زمان خلافتش. می‌گفت: ای مردم در قرآن آیه رجم بوده است. می‌گفتند: خوب، آیه‌اش چیست؟ گفت: «الشیخ و الشیخه فارجموها البتة»؛ پیرمرد و پیرزن را رجم کنید. آقای مرتضی عسکری در کتابش گفته است برای چه پیرمرد و پیرزن را رجم کنیم؟ این را دیگر آقای سازنده یادش رفته بگوید، اگر پیرمرد و پیرزن هم نعوذبالله مرتکب فحشا شدند، باید سنگسار شوند. خوب، «فارجموها البتة» در چه رابطه‌ای؟! یعنی خدا یادش رفته بگوید، چه کار کرده‌اند رجمشان کنید. شخصی رفته بود شیر بخرد در یک خانه‌ای، این هر روز آب می‌کرده در شیرش؛ یک روز که می‌رود شیر بگیرد، دیده بود مثل اینکه ظرف

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۵۳

۲- فرزند عسر متعلق به پدر است و نصیب زناکار سنگ است.

شیرش کم است. در را باز کرده بود دیده بود آب است. برگشته بود، گفته بود: آقا! این که آب است! گفته بود: ببخشید! شیرش را یادم رفت بریزم. خوب، برای چه رجم شوند؟ البته بعضی از علما گفتند: ظاهراً عمر حدیثی شنیده بوده، اصرار می‌کرده، این آیه قرآن است. بعضی از اهل سنت به خاطر اعتقادی که به خلیفه دوم داشتند، اصرار کردند که این آیه هم در قرآن بوده است.

در رابطه با سوره نساء می‌فرماید: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنِّي وَثَلَاثَ وَرُبَاعٍ...»؛ اگر ترسیدید در مورد یتیمان عدالت نکنید می‌توانید با یکی، دو تا، سه تا یا چهار تا زن ازدواج کنید. این چه ربطی دارد؟! ظاهراً بی‌ربط است. خیلی از مفسران اهل سنت گفته‌اند در این جا دو هزار تا آیه مفقود شده است. ما که دیگر این جوری نداریم. راوی شیعه گفته کلمه **علی بن ابیطالب**^(ع) برداشته شده است، واقعاً هم تفسیرش **علی بن ابیطالب** بوده، زیاد بیراه نبوده است. شما آمده‌اید گفته‌اید، دو هزار تا آیه حذف شده است. اتفاقاً دو قسمت آیه به همدیگر ارتباط دارد ما نمی‌فهمیم. (یادتان است در بحث‌های اوایل عرض کردم که دانستن فضای نزول کمک می‌کند که شما تفسیر آیه را بهتر بفهمید) در چه فضایی آیه نازل شده است؟ اصلاً جریان چه بوده است؟ سبب نزول چه بوده است؟ وقتی سبب را بفهمید آن وقت می‌فهمید چرا آیه اینطوری گفته است. یک عده‌ای کارشان این شده بود که مثلاً یک مردی که ثروت کلان داشت و می‌مرد و چند تا بچه یتیم هم داشت؛ فوری به بهانه ازدواج می‌رفتند با همسرش ازدواج می‌کردند، بعد هم اموال را تملک می‌کردند. قصدشان چه بود؟ به مال و منال برسند. یک عده‌ای هم بودند که واقعاً به خودشان هم شک داشتند که ما قصدمان این است که به مال برسیم یا قصد دیگری است؟! قرآن می‌گوید که اگر شما می‌ترسید در حق یتیمان عدالت نکنید، زن‌های دیگر هم هستند؛ چرا بهانه درمی‌آورید می‌خواهید اینجا ازدواج کنید؟! اگر بازیتان نمی‌آید و نمی‌خواهید مال مردم را بخورید، بروید جای دیگر ازدواج کنید. پس معلوم می‌شود صدر و ذیل این آیه ارتباط دارد. آقا نفهمیده گفته، دو هزار تا آیه حذف شده است.

ابوموسی اشعری، ادعا می‌کرد که این سوره انفال یک سوره‌ای بوده، از سوره بقره بزرگتر. در حالیکه الان سوره انفال ده صفحه است و سوره بقره پنجاه صفحه. او می‌گوید سوره انفال از سوره بقره بزرگتر بوده است. ما می‌گوییم شصت صفحه. یعنی پنجاه صفحه‌اش حذف شده است! این هم یک ادعا. از این موارد در میان اهل سنت زیاد است. بنابراین آنها دیگر نباید به ما ایراد بگیرند که شما معتقد به تحریفید (هنوز چندین آیه و مورد دیگر هم هست که من نگفتم فقط خواستم یک حضور ذهنی داشته باشید، فردا اگر برخورد کردید و به شیعه ایراد گرفتند عالمانه دفاع کنید و بگویید، شما هم این چنین حرفهایی دارید، به جای اشکال گرفتن از ما بیایید فکر چاره کنیم که در مقابل دشمن چه بگوییم. وقتی ملت‌های اسلامی برایشان سؤال آمد، چه جوابی به آنها بدهیم. قرار نیست که علیه یکدیگر این حرفها را علم کنیم و وارد جنگ و جدال شویم).

اشکالات روایات مورد نظر قائلان به تحریف شیعه:

۱- یا سند روایت خدشه دارد. ۲- یا متن روایت دلالتی بر حرف آنها ندارد. غائله در اینجا ختم می‌شود.

اشکال روایات اهل سنت:

- ۱- خلط حدیث با قرآن توسط خلیفه دوم؛ حدیث بود خیال می‌کرد، آیه قرآن است و اصرار می‌کرد.
- ۲- ضعف روایات مربوطه. خصوصاً از نظر امامیه.
- ۳- ضعف شدید ترکیبی آیات ادعایی. در بعضی آیات ادعایی حتی نمی‌شود گفت این حدیث پیامبر است، ظاهر و قیافه‌اش به حدیث هم نمی‌خورد، چه برسد به آیه. یعنی یک غیر عرب هم می‌فهمد. گفتند:

آن یکی می گفت اشتر را که هی
از کجا می آیی ای اقبال پی
گفت از حمام گرم گوی تو
گفت خود پیداست از زانوی تو

از قیافه اش پیداست که این آیه قرآن نیست؛ هر چند بعنوان حدیث هم نمی توان قبول کرد. شاید توهمی بوده است.

دلایل عدم تحریف قرآن:

چندین دلیل محکم وجود دارد: ۱- **ضمانت الهی**؛ خداوند چند بار تضمین کرده است که من قرآن را حفظ می کنم. می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ ما قرآن را نازل کردیم و ما بطور قطع نگهدار آنیم. خدا اگر اراده کند، چیزی را حفظ کند، نمی تواند؟! خدا می تواند حفظ کند، قدرت حفظ را دارد. خدا ناتوان نیست. ما چه طور در مقابل این آیه بگوییم، قرآن تحریف شده است! این یکی از دلایل بسیار محکم و متین و ساده است.

۲- **حجت بین خدا و خلق**: مردم حق دارند یک چیزی که حجت بین آنها و خداست موجود باشد و به واسطه وجود معجزه گر آن حجت تمام شود و آن کتاب خداست. اگر شما بگویید، کتاب خدا هم تحریف شده، دیگر چه می ماند، مردم به چه مراجعه کنند؟ مردم می گویند، ما می خواهیم مسلمان شویم، معجزه دارید؟ بگوییم: فعلاً معجزه نیست. نمی شود که این طوری گفت. مردم حق دارند معجزه خواسته باشند، این حق مردم است. ما در بحث اعجاز گفتیم. اگر شما بگویید، قرآن تحریف شده است، قرآن را از حجیت ساقط کرده اید؛ وقتی قرآن از حجیت ساقط شد، دیگر چگونه می تواند واسطه بین خدا و خلق باشد؟!

۳- **گواهی تاریخ و تواتر کلمات قرآن**: البته ما مجبور شدیم به خاطر اشتباه یک آقا که خودش هم فهمید اشتباه کرده است، این همه دلیل بیاوریم و الا شما از آن بالا بگیرید، تمام محدثان و بزرگان شیعه و سنی، همه اتفاق نظر دارند که این قرآن، همان قرآنی است که بر پیامبر (ص) نازل شده است. در جامعه ما، کتاب حافظ را همه نمی خوانند، کسی برای ختم نمی خواند، نمی گوید برویم ختم حافظ بگذاریم، ولی دیده اید در ماه رمضان هر کس قرآن هم بلد نباشد، با رادیو یک ختم می خواند؛ مردم زیاد قرآن می خوانند. کتابی که اینقدر در دست مردم باشد، چگونه قابل تحریف است؟ این استدلال مرحوم سیدمرتضی است. اگر کتاب حافظ که از نظر شهرت و آشنایی ذهن مردم، یک دهم قرآن هم نیست. صبح یک انتشاراتی بیاید و دو تا بیتش را حذف کند، فوراً می فهمند. به قول مرحوم سیدمرتضی، کتاب مُزنی و سیمویه که فقط یک عده می خوانند، کتاب مُغنی ابن هشام را اگر کسی یک تکه ای آن را حذف کند، فوراً می فهمند. با این که شهرت زیادی در میان عموم ندارد، خواص این کتاب را می شناسند. چطور کتابی که جزء زندگی مردم است؛ در هر خانه ای چند تا از آن هست، همه می خوانند، همه از آن اطلاع دارند، در روز روشن بیایند، چند تکه از آن را حذف کنند و کسی نفهمد. شما می توانید قبول کنید؟! چند بار این قصه تجربه شده است.

بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ دو بار اسرائیل در دو کشور اسلامی بیش از پنجاه هزار نسخه قرآن تحریف شده را توزیع کرد. مجازاً توزیع کرد، کسی هم نفهمید که اسرائیل اینها را چاپ کرده است. بعضی از آیات مذمت یهود را حذف کرده بودند. به دو روز نکشید، قرآنها را جمع کردند. آن وقت چطور در زمان رسول الله که فقط در دو حادثه ۱۲۰ نفر از حافظان قرآن شهید شدند. ببینید در مدینه چقدر حافظ قرآن بوده است. یک عده ای فقط این جا ایستاده بودند، پیش پیغمبر، به روز بودند؛ هر چه آیه نازل شده بود از حفظ بودند؛ فقط منتظر بودند، رسول خدا بخواند حفظش کنند. چه کسی می تواند در چنین شرایطی، قرآن را تحریف کند؟! امکان ندارد. تاریخ گواهی می دهد.

۴- بعضی از شواهد عینی، مثل مرحوم ملامحمد کاظم ساروقی، که آیت‌الله بروجردی به این دلیل استناد کردند. (بر عدم تحریف قرآن) قصه ملامحمد کاظم ساروقی، ظاهراً سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ هم ایشان محروم شدند و از دنیا رفتند. (چند روز بعد از شهادت نواب. چون ایشان بسیار دلبسته به نواب بود، دق کرد و مرد) مرحوم ساروقی، با عنایت ائمه معصومین^(ع) حافظ قرآن شد؛ هنوز مراجع عظامی که هستند ایشان را دیده‌اند و در جلسات امتحان ایشان حاضر بودند؛ منتها قرآن را بسیار عجیب و روان حفظ بوده، پیرمرد بیسواد، آیات قرآن را نورانی می‌دید. آیت‌الله فاطمی‌نیا می‌گفت: من در مجلسی نشسته بودم، گفتند: نه تنها ایشان به کرامت الهی چشمشان نور قرآن را می‌دید، آیه قرآن را در یک کتاب عربی در میان کلمات صفحه که یکسان نوشته شده نشان می‌داد و می‌گفت: این قرآن است. می‌پرسیدند: چه طور می‌فهمی؟ می‌گفت: این نور دارد، بقیه تاریکند. حتی آیت‌الله فاطمی‌نیا گفتند: شخصی می‌خواست امتحانش کند، گفت: ساروقی این قرآن را ببین چگونه است؟ (گفت: یک کتاب آورد، پشتش هم زرکوب) او هم گرفت و تا لمسش کرد، با حالت عصبانیت آن را پرت کرد آن طرف اتاق و گفت: این که قرآن نیست. ما باز کردیم و دیدم دیکشنری فرانسوی است. آن وقت این آقای ساروقی، تمام قرآن را، تمام سور را از آخر می‌خواند تا به اول. مرحوم نواب صفوی او را می‌فرستاد روی پله آخر منبر و می‌گفت: مردم این معجزه خداست، هر چه می‌خواهید از او بپرسید. از کرامات این بزرگوار این بود که روزی یک ختم قرآن می‌خواند ما حساب کردیم، تند بخوانیم، هر جزئی را می‌شود هفده و یا هیجده دقیقه خواند؛ می‌شود روزی نه ساعت. روزی یک ختم قرآن از حفظ می‌خواند. آیت‌الله العظمی بروجردی به همین حادثه استناد کردند، گفتند: ببینید! این مرد مورد عنایت خداست. اگر قرآنی که خدا نازل کرده غیر این قرآن بود، او چیز دیگری حفظ می‌شد، او دارد همین قرآن را می‌خواند؛ پس معلوم است که همین قرآن است. قرآن تحریف نشده است. نمونه‌های دیگری هم داشته‌ایم که به این عنایت حافظ قرآن شده‌اند. خدمت آقای ابوترابی (خدا رحمتشان کند) نشسته بودیم، یک آقای آمد جریان کربلایی حسین را گفت؛ ایشان هم شبیه این قضیه را دارد در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی. آقای ابوترابی گفت: من این کربلایی حسین را خودم دیدم و تا آخر عمرش هم در خانه آیت‌الله بروجردی بود تا از دنیا رفت. ایشان هم همینطوری بود؛ منتها نه به این شدت، ایشان فقط حافظ قرآن شده بود. این‌ها هم دلیل است. اگر قرآن غیر از این بود، اگر کلمات دیگری در قرآن بود که حذف شد بود، باید اینها اظهار می‌کردند. بنابراین قصه تحریف یک قصه رسوایی است. یک دروغ شاخدار است که متأسفانه آنهایی که گفتند و نقلش کردند، بعدش پشیمان شدند و خوشبختانه امروز در عالم اسلام هیچ کس به این اراجیف اعتقادی ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: در مورد آیه‌ی «...وَاضْرِبُوهُنَّ...»^۱، که قرآن در مورد زدن زن فرموده بحث کنید.

اولاً در مورد نافرمانی و سرکشی زن و وظایفی که خدا برایش تعیین کرده است اگر دارد زندگی را خراب می‌کند و هیچ‌کدام از آن راه‌کردهایی که قرآن گفته مؤثر نشد، «آخر دواء الکی»^۲؛ آخرین دواء داغ گذاشتن است. چگونه زن را بززند؟ روایت است با چوب مسواک. چوب مسواک (درخت اراک) بسیار نرم است و آسیب نمی‌زند. «...وَاضْرِبُوهُنَّ...»، مطلق است. آیا «...فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ...»، در دست مرد است؟ نه، هم شروع کتک در دست زن است و هم پایانش، شروع این است که نافرمانی نکند. بالاخره مجبور به نافرمانی که نیست. خدا یک وظیفه‌ای به گردنشان گذاشته، این هم نه به اینکه چرا ظرف و کاسه نشستی؟ چرا سایه به این طرف رفته؟ و از این بهانه‌ها که ظلم بزرگی است. وظایفی که اسلام تعیین کرده است و زن حاضر نیست آنها را انجام دهد (وظایف حقوقی نه توقعات بی‌جا که خیلی از مواردش این طوری

۱- نساء آیه ۳۷

۲- نهج البلاغه؛ کلام ۱۶۸

است). پس شروعهش به اختیار زن است و مرد مجبور است که این کار را انجام دهد، پایش هم به اختیار زن است. وقتی که زن اشتباهش را قبول کند، پایان می‌یابد. قرآن می‌فرماید: «فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً...!»؛ اگر اطاعت کردند دیگر آنها را اذیت نکنید. یعنی دیگر حق ندارید که او را بزنید. یکی از آقایان روحانی می‌گفت: آقای می‌خواست زنش را طلاق دهد، رفتیم او را نصیحت کردیم. گفتیم که همسرت را طلاق نده گناه دارد. گفت: اصلاً این حرفها را زن تو من را تشویق کن که زودتر این کار را انجام دهم. گفتیم: چرا؟ گفت: من سی سال در خانه‌ای بزرگ شدم که پدر و مادرم هر روز با هم دعوا داشتند، هر روز سر و صدا و درگیری، این زن ما زیادی مظلوم است. اصلاً اهل دعوا درست کردن و سر و صدا ایجاد کردن نیست، من زن مظلوم نمی‌خواهم. بعضی‌ها واقعاً بیماری‌های این طوری هم دارند.

در مورد جمع آوری قرآن به وسیله امام علی (ع):

حضرت فرمودند: که ردا بر دوش نگیرم تا قرآن را جمع کنم، (در بعضی از روایات است که می‌گوید حضرت فرمودند: ردا بر زمین نگذارم و در بعضی از روایات است که ردا بر دوش نگیرم و دومی درست است، چون منظور حضرت این بوده است که از خانه خارج نخواهم شد. چون در عرب رسم بود که هر وقت از خانه خارج می‌شدند بدون ردا خارج نمی‌شدند و ردا لباس رسمی کوچک و بازار بوده است). منظور حضرت این بود که من در خانه می‌نشینم و تا قرآن را جمع نکنم از خانه خارج نخواهم شد. قرآن را جمع کرد و آورد، گفت: ای مردم، آنچه را که در مورد قرآن نازل شده رسول خدا به من آموخت. من می‌دانم هر آیه‌ای در کجا نازل شده. تفسیر و تأویل آیات را می‌دانم. همه را هم اینجا گرد آوردم. قرآن عظیمی با تفسیر و تأویل بود. صحابه و اطرافیان خلیفه دیدند که اگر بخواهند این را قبول کنند در نتیجه این یک امتیازی برای علی (ع) می‌شود. گفتند: ما نیازی به قرآن تو نداریم. حضرت فرمودند: از امروز به بعد دیگر این قرآن را نخواهید دید و دیگر کسی دستش به این قرآن نرسید. بعضی‌ها فکر کرده‌اند که این قرآن غیر از قرآن موجود بوده است که این درست نیست. منصفانه این است که این قرآن همین قرآن بوده با یک فرق و آن هم اینکه حضرت تأویل و تفسیر آیات را آورده بودند. منتها تفسیری که علی (ع) بیان فرموده، تفسیری که حکیم آل محمد (ص) بیان کرد. حتی به اعتقاد ما آیاتش هیچ فرقی با آیات موجود ما نداشت، ترتیب سوره‌هایش هم فرقی نداشت. بعداً هم می‌فهمیم که به چه دلیل؟ که اصلاً این چینش آیات و سوره‌ها چینش خود رسول خداست. این نیست که بعضی‌ها می‌گویند بعد از زمان پیامبر این کار شده است، دلایلی داریم که این طوری نیست. یک سری روایات هم می‌گویند امام زمان (ع) که می‌آیند تمام قرآن را می‌آورند، آن هم مراد همین است. امام زمان هیچ چیزی اضافه‌تر از این قرآن نمی‌آورند. قرآنی که بیاورند همین است. مثلاً دیدید بعضی‌ها می‌گویند: سلام علی یاسین. گفتند: مراد آل یاسین است. ولی اگر شما یک کم دقت کنید می‌بینید نه همان یاسین است. قرآن اسم ابراهیم را آورده است و تعریف ابراهیم کرده بعد هم فرموده: «سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ»^۲، بعد از آن تعریف نوح را کرده و در آخر فرموده: «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ»^۳. از موسی و هارون تعریف کرده و بعد فرموده: «سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰى وَ هَارُونَ»^۴. تعریف یاسین هم کرده و در آخر فرموده: «سَلَامٌ عَلٰی اِلْيَاسِيْنَ»^۵، که اسم دیگر یاسین است. اگر شما بخواهید بگویید آل یاسین و مرادتان خاندان پیامبر است. (شکی نیست

۱- نساء آیه ۳۷

۲- صافات آیه ۱۰۹

۳- صافات آیه ۷۹

۴- صافات آیه ۱۲۰

۵- صافات آیه ۱۳۰

که قرآن در مدح آنهاست. خاندان پیامبر قرآن مجسم هستند ولی در این آیه) ارتباط آیه با حضرت الیاس قطع می‌شود و سبک و سیاق این را نمی‌پذیرد. بنابراین قرآن امام عصر^(ع) چیزی شبیه همان قرآن امام علی^(ع) است که امام عصر تأویل و تفسیر درست نموده و اختلافات را حل می‌کنند. در اینجا که اختلاف می‌کردید مراد این است و نظرها را یکی می‌کنند، حقایق قرآن را بر ملا می‌کنند، می‌شود آن قرآنی که امام عصر^(ع) می‌آورند و آلا از نظر کلمات هیچ فرقی با قرآن موجود ندارد.

ادعای ترتیب نزول هم در مورد قرآن علی^(ع) درست نیست. در مورد قرآن علی^(ع) بعضی‌ها گفته‌اند به ترتیب نزول بوده است. هیچ دلیل بر این حرف نیست بلکه ما دلیل برخلاف آن داریم.

ترتیب سور و آیات:

دو نظر وجود دارد:

۱- در ترتیب، آیات کنونی قرآن درست است که هیچ چیز کم و زیاد نشده اما بر اساس نظر و رأی صحابه است. (قصه جمع قرآن را بعداً خواهیم گفت).

در زمان خلیفه اول صحابه جمع شدند و آیات قرآن را جابه‌جا کردند یعنی ترتیب را رعایت نکردند. این قرآن همان قرآن است بدون آن ترتیبی که پیغمبر می‌خواندند و بر پیغمبر نازل شده است. البته بدون ترتیبی که مورد نظر پیغمبر بوده است. صحابه هر آن طور که خواستند آیات را چینش کردند. این یک نظریه است که عده‌ای طرفدار این نظریه هستند.

۲- جمع‌آوری آیات قرآن توقیفی است (موقوف به دستور پیغمبر^(ص) است). رسول گرامی اسلام آیات قرآن را گوش می‌کردند و اصحاب می‌خواندند و ایشان می‌گفتند که آیات را کجا بگذارند و شواهدی را هم از روایات داریم که وقتی آیه «وَإِنْ كَانَ دُو عُسْرَةَ...» نازل شد (این آیه، یک آیه مانده به آخر قرآن است) پیامبر فرمودند که این آیه را بین آیه ربا و آیه دین بگذارید. وقتی آیات ربا تمام می‌شود این آیه می‌آید و بعد هم آیه دین می‌آید. با این که علی‌القاعده باید آخرهای قرآن باشد. این روایات شاهدند بر این که ترتیب نزول با اشراف خود رسول گرامی بوده است. که ما بعداً به آن می‌پردازیم.

یک اتفاق نظر هم وجود دارد و آن این که این قرآن فعلی به این ترتیبی که نوشته، نازل نشده است. که این قطعی و مورد اتفاق است، همه می‌دانید که سوره بقره در مدینه نازل شده است و سوره ناس و فلق در مکه. سوره انشقاق و علق هم که در جزء ۳۰ هستند در روزهای اول نازل شده و بعضی از آیات سوره مائده در روزهای آخر نازل شده است. این ترتیب، ترتیب نزول قرآن نیست و حتی در آیات هم ممکن است مثلاً همین سوره بقره در سال دوم هجرت نازل شده و آیه «وَإِنْ كَانَ دُو عُسْرَةَ...» در سال دهم هجرت نازل شده و در این فاصله چه قدر قرآن نازل شده بود. این اتفاق نظر وجود دارد که این قرآن موجود به ترتیب نزول نیست. اینکه چرا پیامبر این کار را کردند جای بحث دارد. چون یک نظر وجود دارد که این ترتیب موجود را خود پیامبر سامان دادند. مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی می‌فرموده‌اند: محال است که پیغمبر گرامی این کار به این عظمت را انجام نداده باشد و جزء محالات است. ولی بعضی‌ها هم گفته‌اند محال نیست، پیامبر فرصت نکردند و اصحابشان بعداً این کار را کردند.

نظر دوم درست تر است. دلایل:

۱- تحریف به این معنا نیست که ما کلمه‌ای را برداریم و کلمه دیگر به جای آن بگذاریم. ممکن است که وقتی شما ترتیب دو آیه را عوض می‌کنید خودش معنا را تغییر دهد. ممکن است که با جابه‌جایی کلمات معنا تغییر کند. بعضی از

بزرگوارانی که مدعی شدند که چینش آیات به اجتهاد صحابه است و در ضمن، در بحث‌هایشان، خیلی اصرار دارند که ما باید بگردیم که رابطه هر آیه با آیه قبلی پیدا کنیم و مصرند که هر آیه با آیه قبلی ارتباط دارد. خوب اگر این درست است پس باید بپذیریم که چینش و ترتیب آیات طبق اراده الهی بوده و آیات ارتباط عمیق با هم دارند نه اجتهاد صحابه. با این اعتقاد می‌توانیم بگوییم که ارتباطشان ارتباط قطعی و منطقی است. اما اگر این را نپذیرفتیم چه طور باید ادعا کنیم که حتماً این آیه با آن آیه ارتباط دارد ولو اینکه ظاهرش با هم نمی‌خواند؟

۲- جالب این است مفسرانی که مدعی هستند چینش آیات، اجتهاد صحابه است، شکل‌گیری سوره‌ها در زمان پیغمبر را قبول دارند. پس اگر شما قبول کردید که پیامبر سوره‌ها را کامل تحویل داده معنایش این است که آیات را چیده و تحویل داده. سوره یعنی آیات چیده شده، یعنی آیات ۱-۲-۳-۴-۵-۶ چه طور با هم جور می‌آید؟ از یک طرف ادعا کنیم آیات چیده شده صحابه است و از یک طرف بگوییم که پیغمبر سوره کامل تحویل ما داده است. سوره کامل یعنی: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * ص * وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ * بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ»^۱. اینگونه تحویل داده و در نتیجه آیات چیده شده است.

پس قبولی شکل‌گیری سوره‌ها در عصر پیامبر یعنی قبولی چینش آیات در عصر رسول خدا و این دو را نمی‌توانیم از هم جدا کنیم.

۳- اینکه چه طور پیامبر کارهایی که اهمیت آن خیلی پایین‌تر از جمع‌آوری قرآن بود را به مردم گفت، مثلاً حضرت تمام اعمال حج را انجام دادند و جزئیات را گفتند که این جزء واجبات حج است و این جزء احکام حج، «كُلُّ مَزْدَلَفَةٍ مُوقِفٌ - كُلُّ عَرَفَةَ مُوقِفٌ - كُلُّ مِنَى مُوقِفٌ»^۲؛ بعد رمی جمرات کردند و گفتند این هم جزء اعمال است. سواره طواف کردند پیاده طواف کردند. همه بدانند که سواره هم می‌شود طواف کرد، پیاده هم می‌شود طواف کرد. چه طور پیغمبر به این مسائل که نسبت به قرآن جزئی است اهتمام داشته‌اید ولی قرآن را رها می‌کند. در حالیکه همه عصاره نبوت این است. ثقل اکبر است. آیا شما این را قبول می‌کنید؟ از اینجا معلوم می‌شود که اگر ما پذیرفتیم پیامبر قرآن را چینش کرده، باید بپذیریم که علی^(ع) هم همان ترتیب را رعایت کرده است. آن ترتیب چه بوده؟ به ترتیب همین قرآن موجود، قرآن علی^(ع) هم مثل همین بوده. این هم دلیلی که قرآن امیرالمؤمنین عین همین قرآن بوده است.

داستان جمع قرآن:

ادعا شده که قرآن دوبار جمع شده است؛ یک بار در زمان خلیفه اول، خیل محصل قصه که در کتب اهل سنت آمده را نقل می‌کنم ایرادهایش را هم عرض می‌کنم.

جمع اول:

محصل قصه این است:^۳ سعیدبن مسلم در روایتی از زیدبن ثابت نقل کرده است. (زیدبن ثابت با حضرت امیر^(ع) مشکل داشت و خیلی خوش نداشت که با علی^(ع) در یک مجلس بنشیند و حداقل آن اینکه با حضرت رفیق نبود). با دستگاه خلافت هم خیلی انس داشت. زیدبن ثابت می‌گوید: یک روز خلیفه اول، ابوبکر، به دنبال من فرستاد. من رفتم و دیدم که عمر بن خطاب آنجا نشسته و با ابوبکر منتظر من هستند. گفتم: بفرمایید. امر شما چیست؟ خلیفه دوم به من رو کرد و گفت: جناب زید شما از کسانی هستید که زمان پیامبر را درک کردید و کاتب قرآن بودید و به قرآن اشراف دارید و اکثر حافظان قرآن در جنگ یمامه شهید شدند و می‌ترسیم که یک روزی برسد که دیگر این حافظان نباشند و قرآن از بین

۱- ص آیات ۳ تا ۱

۲- دعائم الاسلام؛ ج ۱، ص ۳۲۲- نشر دارالمعارف مصر، ۱۳۸۵ ق.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۴ (ترجمه فارسی) - نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی - ذیل آیه ۱۰ سوره حجر، بحث جمع قرآن.

برود. ما احساس خطر کردیم و چند روز است که به جناب خلیفه اصرار می‌کنیم که این کار را انجام دهید و قرآن را جمع کنید و ایشان عذر می‌آورند. خلیفه اول گفت: من چگونه کاری را انجام دهم که پیامبر نکرده است. (در این جمله دقت کنید. در چند روایت اهل سنت آمده است و خیلی مشمئز کننده است. من معتقدم که خود اهل سنت هم باید روی این روایت بررسی کنند، آیا واقعاً پیامبر این کار را نکرد؟! خلیفه اول بگوید: من چه طور کاری انجام دهم که پیامبر نکرد. من جرأت ندارم دست به این کار بزنم. عمر هم مرتب التماس می‌کرد می‌گفت: به خدا این کار خوبی است.) زید می‌گوید: اگر از من می‌خواستند که کوه‌های مدینه را از جا بکنم برایم راحت‌تر بود تا اینکه چنین کاری را انجام دهم. من هم حرف خلیفه اول را زدم. گفتم: من چه طور کاری را انجام دهم که پیامبر نکرد از من چنین چیزی را نخواهید. بالاخره اصرار کرد و ابوبکر پذیرفت، من چند روز در شک و تردید بودم تا اینکه خداوند سینه من را باز کرد. همان طور که سینه آن دو نفر را برای این کار باز کرد و شرح صدرشان داد، خدا به من هم شرح صدر داد و شروع کردم. بعد قصه کار را اینگونه بیان کرده است. (من می‌خواهم ذهن تیز را در این قضیه به کار بگیرید. ببینید ایراد این قصه کجاست؟ آیا این قصه درست است؟) بعد اعلان عمومی شد. اعلان شد: هر کس هر چه از قرآن می‌داند بیاورد، اما باید دو شاهد هم همراه داشته باشد. مثلاً می‌آمدند می‌گفتند: آقا این آیه در سوره فلان بوده است. می‌گفتند: شاهدت کیست؟ می‌گفت: آقای قیس و سعد. قبول می‌کردند و می‌نوشتند. شما بفرمایید. می‌گفت: این سوره یا این آیه فلان جا بوده است از او شاهد می‌خواستند او هم شاهد می‌آورد که شاهد من فلانی و فلانی است. می‌گفتند که این هم بنویسید. همین طور نوشتند و در صندوقچه‌ای گذاشتند تا این که پر شد. خزیمه بن ثابت که از یاران امیرالمؤمنین^(ع) و از شیعیان مخلص است. (پیامبر در یک جا شهادت تکی او را به جای شهادت دو نفر پذیرفتند و معروف شد به ذوالشهادتین، یعنی صاحب دو شهادت. در صفین شهید شد. که حضرت در شهادتش گریه می‌کرد و می‌گفت: اَیْنَ ذَوَالشَّهَادَتَیْنِ.) خزیمه آیه آخر سوره براءت را آورد: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ!»؛ از او شاهد خواستند. گفت: من شاهد ندارم. گفتند که اشکال ندارد تو خودت کافی هستی. آیه او را آخر سوره براءت نوشتند. قرآن کامل شد و در صندوقچه گذاشتند و جناب آقای زید شروع کردند که آیات را در کنار هم بچینند و به صورت کتابی درآوردند. وقتی که تمام شد در همان صندوقچه گذاشتند و به حفصه دختر عمر دادند. حفصه خوب از آن نگهداری می‌کرد و به کسی نشان نمی‌داد و تا آخر هم چیزی نقل نکرده که سرنوشت این قرآن چه شد و کجا از آن استفاده شد و یا چه کسی از آن استنتاج کرد و آیا کسی از روی آن نوشت یا نه؟!

اشکالات: این قصه (به اعتقاد من) اشکالاتی دارد: ۱- از کجا معلوم که همه قرآن را مردم آوردند و جمع‌آوری شد؟ شاید یک فردی که دو آیه را به حفظ داشته مرده است شما با این حرف، پای تحریف قرآن را محکم کردید. این همه صحابه شهید شدند و می‌گویند که بعضی از حافظان قرآن هم شهید شدند و امکان دارد که کسی چند آیه را حفظ بوده و شهید شده است. شما چگونه ثابت می‌کنید که همه قرآن جمع‌آوری شده است؟ یک مشت دانه تسبیح که تعداد آن را نمی‌دانی از دستت به خاک ریخته شد، صد نفر را آوردی و گفתי هر کس جمع کرد برای من بیاورد. تعداد آن را هم نمی‌دانید، از کجا معلوم که همه‌ی دانه‌های تسبیح پیدا شده؟ شاید چند دانه‌اش هنوز در خاک است! شما نمی‌توانید با این حرف ثابت کنید که هر چه نازل شده هم‌اکنون در دست ماست.

۲- **شهادت عدلین موجب ظن است نه یقین (بخاطر احتمال خطا و اشتباه):** این اشکال، اشکال بزرگی است، فرض می‌کنیم که همه صحابه عادل بودند. (با این که اینگونه نبود. این همه آیاتی که در سوره‌های براءت، انفال و آل‌عمران که فراری‌های از جنگ را مذمت می‌کند چه کسانی هستند؟ این افراد همان صحابه هستند. مگر این‌ها در

جنگ احد فرار نکردند. مگر قرآن نمی‌گوید که هر کس از جنگ فرار کند مشمول غضب خداوند است آن وقت چه طور این آدم عادل است؟ مگر خدا در سوره براءت نمی‌گوید: «ای پیامبر بعضی از کسانی که در اطراف تو هستند (اصحاب تو) منافق هستند و تو نمی‌دانی». با این وجود فرض می‌گیریم که همه صحابه عادل بودند، تسلیم می‌شویم که هر کس به نام صحابه است از عمروعاص و معاویه گرفته تا امیرالمؤمنین همه عادلند و مهر عدالت را به چهره‌شان می‌زنیم. ولی یک مشکل می‌ماند شما معتقدید که هر کس عادل شد آیا از خطا هم معصوم است و فراموشی ندارد؟ آیا کلمات را بد نمی‌فهمد و دچار سهو و نسیان نمی‌شود؟ به فرض دروغ نمی‌گفتند ولی خطا که می‌کردند این را که نمی‌توانید انکار کنید. به خاطر همین است که شهادت دو عادل یقین‌آور نیست بلکه ظن‌آور است. شما قرآن را به عنوان یک کلمات یقینی متواتر پذیرفتید یا به عنوان کلمات ظنی؟ شما که قرآن را با این حرف از قطعیت صدور، انداختید. اگر فردا یک گلدزیهر یهودی دیگر پیدا شود و بگوید: با اعتقادات خود شما که می‌گویید آیات این قرآن با شهادت دو آدم عادل ثبت شده است قطعیت ندارد، آن وقت شما چه می‌خواهید به او بگویید؟ ای مسلمان! می‌خواهی اینگونه از قرآن دفاع کنی؟ قطعیت قرآن را اینگونه ثابت می‌کنی؟ ما می‌گوییم قرآن قطعی‌السند است و با شهادت دو عادل جایزالخطا، جایزالسهو، جایزالنسیان هیچ قطعیتی ثابت نمی‌شود. همه قرآن زیر سؤال می‌رود.

من تعجب می‌کنم که بعضی از مفسرین به این اشکالات واضح توجه نکردند و این حرف‌ها را پذیرفته‌اند. اصلاً بحث اختلاف شیعه و سنی هم نیست. بحث بر روی اصل قرآن است. اهل سنت هم موظفند که از قرآن دفاع کنند. ما به برادران اهل سنت می‌گوییم: آیا شما حاضرید که قطعیت قرآن زیر سؤال برود؟ می‌گویند: نه، می‌گوییم: اگر پذیرفتید که با شهادت دو عادل آیات قرآن ثبت شده، آیا این قرآن قطعی است؟

۳- روایات مربوطه تعارض بسیار و اضطراب دارند: اضطراب یعنی اینکه، مثلاً شخصی شهادت می‌دهد و می‌گوید: من صبح ایستاده بودم دیدم که این حسن آقا از خانه بیرون آمد و کیفش هم دستش است، بعد به طرف فلان کوچه رفت دنبال سرش پسرش بیرون آمد. فردا دوباره از او می‌خواهند که شهادتش را تکرار کند. می‌گوید: حسن آقا ظهر از خانه بیرون آمد هیچ چیز به دستش نبود یک کم فکر کرد و بعد رفت و هیچ کس هم پشت سر او از خانه‌اش بیرون نیامد. دوباره پس فردا از او می‌خواهند که دوباره شهادت دهد. یک جور دیگر می‌گوید. به این می‌گویند اضطراب؛ اضطراب حدیث را کلاً از اعتبار می‌اندازد. اگر آقایی اینگونه شهادت داد، آیا قاضی به حرفش اعتماد می‌کند؟ می‌گوید: تو داری ضد و نقیض می‌گویی. یک نوع تناقض‌گویی است.

چهارده روایت را در این قصه نقل کرده‌اند که هیچ کدام مثل هم نیست. شما بروید و نگاه کنید هر کدام یک حرفی زده‌اند. آن وقت ما چه طور این‌ها را بپذیریم؟ یکی می‌گوید زید این طوری گفت، خلیفه طوری دیگر گفت. یکی دیگر می‌گوید: آن طوری گفت. هیچ کدام با هم تطابق ندارد.

۴- سیوطی در الاتقان گفته است که در زمان رسول الله قرآن جمع نشده بود. می‌گوییم: آقای سیوطی مگر خودتان نقل نکردید که قرآن سه بار نزد پیغمبر عرضه شد. عرضه یعنی اینکه اصحاب بر پیغمبر قرآن را می‌خواندند و پیغمبر اشکال می‌گرفتند که جای این آیه اینجاست و اصلاح می‌کردند. این به چه معنایی است؟ از روی چه می‌خواندند؟ از روی قرآن می‌خواندند. یا این را بپذیرید یا آن را بپذیرید! روایات عرضه قرآن بر پیغمبر معروف و مشهور و بلکه نزدیک به تواتر است. شما چه طور این حرف را زدید؟ این قابل قبول نیست.

۵- تمام این روایات از کتب اهل سنت است. یک روایت شیعی ندارد. یعنی یک مرجع معتبر شیعی نقل نکرده است که در زمان خلیفه اول قرآن جمع شده باشد. همه اینها مشکوک است و من عرض خواهم کرد که قصه چه بوده است.

۶- نتیجه‌ی جمع ابوبکر این شد که قرآن را به حفصه دادند، در صورتی که می‌خواستید همه مردم از روی آن قرآن بنویسند، در حالیکه اینگونه نشد. حفصه این قرآن را در خانه‌اش پنهان کرد پس این جمع‌آوری برای چه بود؟ مردم بعد

از آن چه می‌کردند؟ بهتر بود آن کسی که این روایت را اختراع و ابداع کرده می‌گفت که بعد از آن قرآن را در مکان خاصی گذاشتند و مردم می‌آمدند و می‌دیدند و یا اینکه می‌گفت این قرآن در دستشان بود و روزی شش نفر و یا هفت نفر، نوبتی آیه‌ها را می‌نوشتند. طبیعتاً باید این کار را می‌کردند. می‌گفتند: از هر شهری یک نفر قلم به دست بیاید اینجا بنشیند و یکی بگوید و بقیه بنویسند و یک عده‌ای چک کنند. شما قرآن را برای همین نوشتید. آیا غیر از این است؟ نوشتید که قرآن گم نشود. بعد هم در شهرهای خودتان بروید و عین همین کار را تکرار کنید و آن در همه خانه‌ها برود و همه از این قرآن بخوانند. در حالی که در روایات آمده است که قرآن جمع شد و نوشته شد و به دختر عمر، حفصه، دادند او هم در خانه‌اش پنهان کرد. یک مدت در خانه حفصه بود و بعد هم معلوم نشد که چه شد؟ پس برای چه این کارها را کردید؟ این هم یک اشکال بزرگ از روایت.

۷- طبق قاعده امامیه هیچ کدام از روایاتی که برای جمع‌آوری قرآن نقل کرده‌اند برای ما اعتبار ندارد. یعنی با معیارهای ما تمام این‌ها اخبار ضعیف هستند. از نظر رجالشان، (اضطراب و تعارض هم در آن وجود دارد، سایر مواردش بماند) این روایات با چندین روایت دیگر منافات دارد که همه‌شان تصریح دارند که در زمان پیامبر قرآن جمع شده بود که این نوعی تعارض است که این‌ها می‌گویند که جمع نشده بود آن روایت می‌گوید که قرآن جمع شده بود. پس معارض هم دارند، معارضشان هم صحیح‌ترند و هم قوی‌ترند و مشهور. این هم یک اشکال است. که باز هم من تعجب می‌کنم که بعضی از مفسرین چگونه این روایت را با این همه اشکال پذیرفته‌اند؟! قصه این بوده، یک عده‌ای دیدند که مرتب مردم می‌گویند: علی بن ابیطالب اخذ الناس، اعلم الناس، و... شخص لیله‌المبیت، شخصی که در جنگ‌ها فاتح بوده، وارث علم رسول الله بوده، علی چه بوده! در مقابل آنها چه بودند؟ در غار همراه پیامبر بودند و مثلاً اوج کرامتی که داشتند، این بود که زمانیکه چهار نفر می‌خواستند پیامبر را اذیت کنند خلیفه به آنها پول داد تا اینکار را نکنند. از پولش خرج کرد و این آخر کرامتش بوده است. خوب در اینجا چه بگویند که پا جای پای علی بردارند؟ یک چیزی باید باشد که خیلی بزرگ باشد حرف کوچک نمی‌شود. به این سادگی‌ها نمی‌شود با علی درگیر شد. باید فضا را غبارآلود کرد، چگونه؟ بگوییم: ای مردم! درست است که شجاعت علی^(ع) بی‌نظیر است، کرامات علی بی‌رقیب بود، اگر علی نبود چه نبود، اسلام پیروز نمی‌شد، اگر علی نبود در جنگ‌ها چه می‌شد، ولی این را بدانید که اگر خلفا نبودند قرآن نبود و این کرامت‌سازی بوده است. ولی آقای جعل‌کننده حدیث غافل از اینکه به قیمت نابود کردن هویت قرآن، دارد از افراد طرفداری می‌کند. من از آن آقا توقع ندارم، از این آقایانی توقع دارم که این روایت را با این همه اشکال پذیرفتند. این خیلی جای گلایه است. این کاملاً مشخص است که جعلی است. روایات متعارض، خودش در خودش تعارض دارد، با روایات بیرونی تعارض دارد و در منابع شیعی نیامده و رجالش ضعیف هستند. اشکالات محتوایی دارد بعد این‌ها را می‌پذیریم؟! ما این‌ها را قبول نداریم، از اساس قبول نداریم چنین چیزی هم نبوده، چنین واقعی هم رخ نداده، همان فرمایشی که سیدالمحققین مرحوم آیت‌الله بروجردی فرمود: از محالات است که قرآن کریم در زمان رسول گرامی جمع‌آوری نشده باشد. ببینید گاهی وقت‌ها بازار داغی تا کجا رخ می‌دهد؟! سازنده این حدیث، این جمله را ده بار تکرار کرده، حواستان جمع باشد، یک وقتی هست که یک کسی می‌خواهد غیرمستقیم از خودش تعریف کند، می‌گوید: آقای فلانی را می‌شناسید، آدم خیلی بزرگی است از نظر علمی کمتر مثل ایشان وجود دارد، از نظر شخصیتی چنان است و... حالا قصدش چیست؟ بله ایشان یک وقتی شاگرد ما بودند. یعنی بدانید که ما چه کسی هستیم. این فرد نمی‌تواند بگوید من کیستم؟

مرتب خلیفه اول می‌گفت: چه طور کاری که رسول خدا نکرد من انجام دهم؟ یعنی چه؟ یعنی ببینید که این قدر این کار مهم است که پیغمبر (نعوذ بالله) نتوانست انجام دهد! ولی به عقل ما رسید. این اهانت به شخص پیامبر و اهانت به قرآن است. شما چگونه می‌خواهید اثبات کنید؟ (خدا گواه است که اگر من به یکی از سایت‌های آنها اشکال بگیرم هیچ‌کدام نمی‌توانند جواب دهند، نمی‌خواهیم این کار را کنیم چون این تیشه به ریشه خود زدن است ولی ما که مسلمانییم.)

بحث جمع کردن دوم را برای هفته بعد می‌گذاریم و در اینجا به اعتقاد ما ریشه ندارد. عثمان خلیفه سوم، دید که قرآن به قرائت‌های مختلف خوانده می‌شود، او آمد جمع کرد و متأسفانه این شده نقل کتاب‌های علوم قرآنی، که بعضی‌ها فکر کرده‌اند که اگر این‌ها را حذف کنند بازار کتابان کساد شده و جذابیت نخواهد داشت، لذا در کتاب‌های علوم قرآنی این داستانها را گفته‌اند ولی من اعتقادی به آن ندارم.

و صلَّى اللهُ على سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

تحریف قرآن:

اتفاق نظر صاحب‌نظران شیعه و سنی بر عدم تحریف

- افراد نادر معتقد به تحریف: قصه دو کتاب (الفرقان) و (فصل الخطاب)

- اعتراض اهل سنت به شیعه ← خود هم کسانی قائل به تحریف دارند.

توضیح: اعتقاد به تحریف به نقیصه نه زیاده.

در شیعه: اعتقاد به حذف آیات در شان حضرت علی^(ع)

در اهل سنت: اعتقاد به حذف برخی آیات مثل:

۱- آیات رضاع، ۲- آیات رجم، ۳- آیه فراش، ۴- حذف آیات سوره نساء، ۵- بزرگی سوره انفال و ...

اشکال روایات مورد نظر قائلان به تحریف شیعی:

۱- یا سند روایات خدشه دارد. ۲- یا متن روایات دلالت ندارد.

اشکال روایات اهل سنت:

۱- خلط حدیث با قرآن توسط خلیفه دوم. ۲- ضعف روایات مربوطه، ۳- ضعف شدید ترکیبی آیات ادعایی، مثل: الشیخ و الشیخه فارجموها البته !!

دلایل عدم تحریف:

۱- ضمانت الهی.

۲- ضرورت وجود اعجاز همیشگی بین خدا و خلق او

۳- گواهی تاریخ و تواتر کلمات قرآن

۴- بعضی شواهد عینی مثل مرحوم ساروقی

توضیح پیرامون قرآن علی^(ع) که تفاوتی با قرآن موجود نداشت:

- قرآنی که امام عصر هم می‌آورند همین است با تفاوت در بیان تاویل و تفسیر آیات.

- ادعای ترتیب نزول در مورد قرآن علی^(ع) درست نیست (بعدا توضیح داده می‌شود).

ترتیب سور و آیات:

اختلاف:

نظر ۱: چینش آیات به اجتهاد صحابه است.

نظر ۲: به دستور پیامبر است.

اتفاق نظر ← ترتیب نزول بصورت موجود نبوده.

نظر ۲ درست‌تر است. دلایل:

۱- بعضی از حقایق از چینش و ترتیب معلوم می‌شود (اصرار برخی مفسران به همیشگی معنای آیات).

۲- قبول شکل‌گیری سوره‌ها در عصر پیامبر = قبول چینش آیات در عصر رسول خدا

← رد نظریه تفاوت ترتیب قرآن علی^(ع) با قرآن موجود.

داستان جمع قرآن: جمع اول - جمع دوم. داستان جمع اول (طرح داستان)

اشکالات:

- ۱- از کجا معلوم آنچه آورده اند تمام قرآن بوده؟
 - ۲- شهادت عدلین موجب ظن است نه یقین (بخاطر احتمال خطا و اشتباه)
 - ۳- روایات مربوطه تعارض بسیار و اضطراب دارند
 - ۴- روایت اتقان مصرحه به عدم جمع قرآن در زمان رسول الله ← پس در سه بار عرضه قرآن از روی چه چیز می خواندند؟
 - ۵- تمام روایات از کتب اهل سنت.
 - ۶- تمام روایات طبق قاعده امامیه بعد از ...
 - ۷- نتیجه جمع ابی بکر ← نزد حفصه ← پس جریان استفاده محروم چه شد؟ این قرآن کجا رفت؟
 - ۸- منافات با روایات جمع در زمان رسول خدا
- حاصل: قصد کرامت سازی در مقابل علی^(ع) البته به قیمت ضربه به قرآن!

التماس دعا

کلمات:

ادامه جزء نهم: (سوره اعراف)	الغاوین: گمراهان	عَتَوْا: نافرمانی کرد
قِرَدَه: بوزینه	تَتَقْنَا: برافراشتیم	ظَلَّه: سایبان
يُلْجِدُونَ: کفر می‌ورزند- برای خدا شریک قائل می‌شوند.	يَنْزَعَنَّكَ: در تو وسوسه و جنبشی پدید آید	سَنَسْتَدْرِجُهُمْ: مرحله به مرحله و آرام، از راهی که نمی‌دانند در دام مجازات گرفتارشان می‌سازیم.
يُلْهَثُ: زبان از دهان درآورد	اِقْتَرَبَ: نزدیک شد	اَيَّانَ: چه وقت؟
مُرْسِيَهَا: وقوع آن (قیامت)	لَايَجَلِي: پدیدار نسازند	ثَقُلَتْ: سنگینی است
تَعَشَّيْهَا: با او(همسرش) نزدیکی کرد	اسْتَكْثَرْتُ: فراوان می‌گرفتیم	يَحُولُ: حائل و فاصله می‌شود
حَفِيّ: آگاه- مطلع	خَفِيْف: سبک	صَامِت: خاموش_آرام
يَمْشُونَ: روان گردند	يَبْطِشُونَ: حمله می‌کنند	الأصَال: شامگاهان
فَاسْتَعَدُّ: پس پناه ببر	لَايَقْضِرُونَ: باز نمی‌ایستند	جِنَّه: جنون
أَنْصِتُوا: ساکت باشید	الْغُدُو: بامداد- صبحگاهان	
سوره انفال	الأنفال: غنائم جنگی	وَجِلَّت: ترسان می‌شود
تَلِيَّت: خوانده شود	فَرِيْق: گروهی	يُسَاقُونَ: رانده می‌شوند
إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ: یکی از دو گروه	تَسْتَغِيثُونَ: کمک می‌خواستید	غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَه: کاروان غیر مسلح
تَوَدُّونَ: دوست می‌داشتید	دُبْر: پشت	التعاس: خواب
يُرْبِطُ: محکم کند	بَنَان: سرانگشت	زَحْفًا: حرکت لشکر انبوه
مُرْدِفِينَ: پشت سر هم فرد می‌آیند	مُنْخَرِف: کناره گیری از جنگ	مُنْتَحِيْز: پیوستن به گروه مجاهدان
مُوْهِن: سست	رَمِيَتْ: انداختی	بَلَاء: آزمایش - امتحان

لَيْسَكُنْ: تا آرام گیرد	الْمَرْءُ: مرد	يَتَخَطَّفُ: می رباید
نِعْمَ الْمَوْلَى: خوب سرپرستی است (خداوند برای بندگان)	يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَان: روزی که دو گروه باهم درگیر شدند.	فُرْقَان: جداکننده حق و باطل
مُكَاءً: نعره کشیدن	تَصْدِيه: کف زدن	لِيَمِيرَ اللَّهُ: تا جدا سازد خدا
فَيْرُكُمْ: پس انباشته سازد	لَا تَخُونُوا: خیانت نکنید	فَأَوْ: پس پناه داد
جزء دهم	مَضَتْ: انجام شد	الْقُصُوى: دورتر
الرَّكْبُ: کاروان	الْعُدْوَه: کرانه- طرف	أَسْفَلَ: پائین تر _ پست تر
يَقْلُكُمُ: کم و اندک نشان داد آنها را	لَتَنَارِغْتُمْ: (ل+تنارغ+تم): البته اختلاف می کردید	لَفَشِلْتُمْ: (ل+فشل+تم): حتماً سست می شوید
مَنَام: خواب	بَيْنَه: بینش _ اتمام حجت	تُرَجَّعُ: بازگردانیده می شوید
فَأَثْبُتُوا: پس پایداری کنید	ريح: نیرو- هیبت	بَطْرًا: سرمستی - بی خبری
رِثَاءَ النَّاسِ: خودنمایی (در چشم) مردم	نَكَصَ: وارونه شد- به عقب بازگشت	قَدَمْتُ أَيَدِيكُمْ: پیش فرستادید
زَيْنَ: آراست	عَرَّ: فریب داد	جار: پشتیبان
لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا: تغییر نمی دهد	الدَّوَابُّ: جنبنندگان	فَأُنِيدُ: پس اعلام کن
أَعِدُّوا: آماده کنید	رِبَاطِ الْخَيْلِ: اسبان ورزیده	تُرْهَبُونَ: بترسانید
حَرَضُ: شویق کن	عِشْرُونَ: بیست (۲۰)	مِائَتِينَ: دویست (۲۰۰)
خَفَّفَ: تخفیف داد	أَلْفٌ: هزار (۱۰۰۰)	أَسْرًا: بردگان - اسیران
يُثَخِّنُ: کشتار کنند	عَرَضَ الدُّنْيَا: بهره دنیا	